

من و باد صبا مسکین دو سرگردان بی حاصل – من از افسون چشمت مست و او از بوی گیسویت .

آدمها مثل باد صبا می مانند ما ، دوسرگردانیم مسکین و بی حاصل هر دو مستیم مفتون چشم تو هستیم من از افسون چشمت مستم
و او از بوی گیسویت من با نگاه در چشم تو مست شده ام و او با بوئیدن عطر زلف تو . چشم معشوق همان نور و ایمان است .
گیسوی معشوق همان کفر است که روی حقیقت افتاده است مردم مفتون زلف می شوند آن هم بوئی دارد و عطری دارد اما عده
ای زلف را کنار می زنند و به روی یار می نگرند هر کدام لطفی دارد و لی آن کجا و این کجا . سعدی گوید

قدح چون دور ما گردد به هشیاران مجلس ده - مرا بگذار تا حیران بمانم چشم بر ساقی .

میگوید ، من فقط می خواهم به چشمان ساقی بنگرم من به شرابی که می آورند نیازی ندارم . چشم او پُر از شراب است میخانه
است و مست کننده . چشم خداوند همان نورانیت عالم است که مست کننده عارفان است عالمان و فیلسوفان به بوی زلف او
مشغولند